

بازگشت مداخله نظام کیفری

در قبال بزهکاری اطفال و نوجوانان در انگلستان*

□ دکتر نسرین مهرا

□ استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی و رئیس انجمن ایرانی حقوق جزا

چکیده

بزهکاری اطفال و نوجوانان، دغدغه‌ای است که همواره نظامهای کیفری و رفاهی کشورها را با مشکل روبرو کرده است. به عنوان واکنش به ناهنجاریهای اجتماعی کودکان، برخوردها متنوع بوده است. در دوره‌ای از زمان، این برخورد به صورت برخوردی خفیف و رفاه‌مدار بوده است. اما در سالهای اخیر این واکنشها به ویژه در قوانین کیفری جدید انگلستان به گونه‌ای کیفری جلوه نموده است و بیشتر در پی برخوردهای شدید است تا رفاه‌مدار. نموده‌های این رویکرد در عمل متفاوت بوده است. قرار ارجاع یکی از تأسیساتی است که در پی غلبه رویکرد کیفری در برخورد با کودکان ظهور کرد. این قرار گرچه در ظاهر به منظور مقابله با وحشت‌های اخلاقی ناشی از بزهکاری کودکان و نوجوانان ظهور کرد با این حال انتقادات بسیاری را متوجه خود ساخته است؛ زیرا برخی

از ویژگی‌های مداخله‌جویانه آن موجب گردیده است تا در مقابل بسیاری از نهادهای نظام عدالت کیفری کودکان بزهکار قرار گیرد. در این مقاله با مروری بر برخوردهای خفیف کیفری با کودکان بزهکار، این قرار با ویژگی‌های خاص آن که حاکی از برخورد سختگیرانه با بزهکاری اطفال است، مورد بررسی قرار خواهد گرفت. **واژگان کلیدی:** قرار ارجاعی، بزهکاری اطفال، نظام عدالت کیفری نوین اطفال.

درآمد

طرح‌های اخطار غیر رسمی و اخطار رسمی^۱ به عنوان یک نهاد متفاوت از تعقیب رسمی در ارتباط با کودکان و نوجوانان در معرض خطر بزهکاری- رویه‌ای قدیمی در حقوق انگلستان است. در نتیجه تأثیر این دیدگاه است که دو بخشنامه مهم وزارت کشور انگلستان، استفاده از این طرح‌ها را با هدف قضازدایی توجیه و تشویق کرده‌اند (Home Office, 1985; Home Office, 1990). چنین بخشنامه‌هایی گام مهمی به سوی استفاده از اخطار است و حتی آن گونه که برخی معتقدند این بخشنامه‌ها، استفاده از اخطار غیر رسمی را قویاً تشویق می‌کنند (Muncie, 1999: 272). این اخطارها نه تنها موجب می‌شوند که تعداد زیادی از کودکان و نوجوانان بزهکار از فرایند رسمی رسیدگی کیفری خارج شوند، بلکه سبب می‌شوند تا هیچ گونه سوء پیشینه کیفری برای این قبیل کودکان ثبت نشود. در همین راستا، کمیسیون ارزیابی^۲ بر اساس آمار موجود مربوط به اواسط دهه ۱۹۸۰ چنین برآورد کرده است که حدود ده درصد از بزهکاران جوانی که توسط پلیس شناسایی شده‌اند، اخطار دریافت می‌کنند. وزارت کشور به مقامهای مجری قانون تأکید می‌کند که اخطارهای غیر رسمی نباید در دادگاه و یا در آمار کیفری به ثبت برسد (Audit Commission, 1997: 20-21).

بخشنامه شماره ۵۹ وزارت کشور انگلستان در سال ۱۹۹۰ بیان می‌کند که اخطار برای برخورد سریع و آسان با مجرمان کم‌خطر تأسیس شده است تا موجب دوری آنان از دادگاههای کیفری بشود و بدین ترتیب احتمال تکرار جرم آنها کاهش یابد. در برخی موارد، اخطار بلافاصله پس از وقوع جرم صادر می‌شود و در برخی

1. Informal warning and caution.
2. Audit Commission.

موارد دیگر، پلیس اخطار را متعاقب کسب اطلاعات لازم در مورد طفل و خانواده او یا پس از مشاوره با سایر نهادهای درگیر صادر می‌کند. برای انجام موارد مربوط به صدور اخطار، که به کسب چنین اطلاعاتی نیاز است، گروه‌های میان‌سازمانی متولی قضازدایی^۱ در بسیاری از نقاط انگلستان و ولز تأسیس شده‌اند. این گروه‌ها متشکل از افسران پلیس، مددکاران اجتماعی ویژه عدالت کیفری نوجوانان، افسران مراقبت و کارشناسان آموزشی است که وظیفه گردآوری اطلاعات لازم در خصوص طفل بزهکار و تصمیم‌گیری در مورد صدور اخطار را بر عهده دارند. در همین راستا در برخی از مناطق، همکاریها و ترتیبات میان‌سازمانی مفصلی در زمینه قضازدایی تدارک دیده شده است (Bell, Hodgson & Pragnell, 1999: 91-109) که هدف آن کاهش اختیارات پلیس و ایجاد شیوه‌ای چندبعدی برای تصمیم‌گیری در این زمینه است، به گونه‌ای که در هر یک از ابعاد آن یکی از نهادهای غیر پلیسی درگیر باشد. قضازدایی با ابزارهای مختلف آن، گرچه به عنوان یک ایده قابل دفاع، در اسناد بین‌المللی مربوط به کودکان نیز مورد توجه قرار گرفته است، با این حال در فرایند تحولات حقوقی در انگلستان، تغییرات زیادی را هم در شیوه اجرا و هم در مبنای شاهد بوده است. این تحولات به سوی استفاده کمتر از این ایده و گسترش مداخله کیفری در قبال بزهکاران کودک و نوجوان بوده است. در ادامه، پس از مروری بر نظام اخطاردهی به عنوان یکی از نمودهای بارز قضازدایی در انگلستان، به بررسی این تحولات و چالشهای حقوقی آن خواهیم پرداخت.

۱. اخطار و اخطاردهی

بخشنامه‌های وزارت کشور همراه با گسترش قضازدایی^۲ به عنوان یک راهکار در

1. Inter-agency Diversion Panels.

۲. یکی از شیوه‌های نیل به قضازدایی به منظور جلوگیری از ورود افراد به سیستم عدالت کیفری، اخطار قبل از دستگیری است. قضازدایی پلیسی یا واگرد در مرحله تعقیب و تحقیق بیشتر از طریق اخطار پلیس صورت می‌گیرد و شاید ساده‌ترین نوع پیشگیری از ارتکاب جرم همان اخطار باشد. در این مورد نیروهای پلیس بعد از مشورت با اعضای خانواده طفل و مددکاران اجتماعی تصمیم می‌گیرند که نیاز به پیگرد رسمی تخلف نیست (خدابنده‌لوخان کندی، ۱۳۸۱-۸۲: ۹۴).

عمل دارای تأثیر زیادی بود. برخی از بزهکاران، در فاصله سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۵ دو بار اخطار دریافت کردند (Gibson & Cavandino, 1995: 56). حتی در سال ۱۹۹۳، ۹۰ درصد از پسران و ۹۷ درصد از دختران بزهکار، توسط پلیس از جریان عدالت کیفری رسمی خارج شدند (Gelsthorpe & Morris, 1999: 210). با این حال، سلسله حوادثی که در سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ رخ داد، موجب شد تا «وحشت (شوک) روانی»^۱ ناشی از رفتارهای برخی از کودکان و نوجوانان بزهکار مورد توجه قرار گرفته و قواعد کیفری مربوط به کودکان به صورت جداگانه مورد بازنگری قرار گیرد (Goldson, 1997: 124-145). آنچه در طی این بازنگری حاصل شد عبارت بود از اتخاذ یک سیاست سختگیرانه، که اخطاردهی را یک راهکار غیر قابل قبول و ناکارآمد در ارتباط با کودکان بزهکار تلقی می‌کرد. تحت تأثیر همین تلقیات بود که بخشنامه ۱۸/۹۴ وزارت کشور (Home Office, 1994) از سیاست و رویه حاکم بر اخطار به کودکان بزهکار فاصله گرفت و سیاست جدید سختگیرانه‌ای را نسبت به آنها بنا نهاد (Evans & Ellis, 1997: 1).

این تغییر نگرش در بخشنامه ۱۹۹۴ تأثیر بسیاری بر نادیده گرفتن و کم‌توجهی به نظام قضازدایی داشت.^۲ حتی شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد بخشنامه ۱۹۹۴ در کاهش استفاده از اخطار نقش اساسی داشته است (Ibid: 4). با انتخاب دولت کارگر جدید، یک پیش‌نویس^۳ تند با عنوان «دیگر عذر کافی است»^۴ به تصویب رسید که حاکی از موضعگیری تند و سختگیرانه این دولت در قبال

1. Moral Panic.

با وجود این و برخلاف اعتقاد عمومی نمی‌توان گفت که بیشتر جرایم را کودکان و نوجوانان مرتکب می‌شوند یا حتی آمار جرایم آنان را نمی‌توان با افزایش چشمگیر دنبال کرد. وحشت اخلاقی موجود در این باره ناشی از اغراق در نرخ و شدت جرایم کودکان است که اساساً گمراه‌کننده است و نتایج منفی آن به وضوح در جامعه و سیستم حقوقی قابل مشاهده است (ر.ک: مهرا، ۱۳۸۶ (a): ۷۵-۹۸).

۲. این بخش نامه تحت مدیریت محافظه کارانه John Major، نخست وزیر وقت انگلستان صادر شد و از این رو نتیجه آن تا حدی قابل پیش بینی بود.

3. White Paper.

4. No More Excuse.

بزهکاری نوجوانان بود. بدین ترتیب، رویکرد جدید در برخورد با جرایم نوجوانان در انگلستان و ولز در تأکید این لایحه بر مجازات اطفال بزهکار تردید جدی باقی نگذاشت (مهرا، ۱۳۸۶ (a): ۹۱).

سند مشورتی^۱ دولت تحت عنوان «برخورد با بزهکاری نوجوانان»^۲ موضعگیری صریح تری را در این زمینه اتخاذ کرد. بنا بر این سند، هرگاه نوجوان بزهکاری اخطار را نادیده بگیرد و دوباره مرتکب جرم شود، دادگاه می‌تواند مجازات شدیدی را برای او صادر کند (Home Office, 1997b: 5). از این پس شاهد هستیم که سیستم اخطاردهی که یک سیاست موفق در زمینه قضازدایی بود، از سیستم عدالت کیفری نوجوانان رخت برمی‌بندد و جای خود را به یک توییح^۳ و اخطار رسمی^۴ مداخله‌جویانه عدالت کیفری در انگلستان می‌دهد.

در تلقی سیستم جدید، مداخله زودهنگام در امور نوجوانان در صورت ضرورت ممکن است به یک مجازات قابل توجه بدل گردد. مواد ۶۵ و ۶۶ قانون جرم و بی‌نظمی ۱۹۹۸ تغییر کلی در این زمینه ایجاد کردند و به سیاست اخطاردهی پایان دادند. این مواد نظام اخطاردهی را با دو تأسیس جدید، یعنی «توییح» و «اخطار رسمی»، جایگزین کردند. مورد نخست در ارتباط با کودکانی صادر می‌شود که سابقه محکومیت کیفری نداشته باشند (Crime and Disorder Act 1998, S 65(1)(d)) و مورد دوم، ویژه کودکانی است که سابقه محکومیت کیفری دارند، مگر اینکه دو سال از اخطار قبلی آنان گذشته باشد و برای دومین بار مرتکب جرم شوند یا افرادی که جرم ارتكابی آنان به اندازه‌ای شدید نباشد که بتوان آن را با ایراد اتهام پاسخ داد (Crime and Disorder Act 1998, S 65(3)(b)). در کنار این دو حکم کلی، اخطار

1. Consultation Paper.

در مواردی که با توجه به نتایج حاصل از تحقیقات وزارت کشور، مواد قانونی دارای ابهام یا نیازمند توضیح باشند، پارلمان از طریق کمیسیونهای داخلی خود، در این باره دیدگاه خود را ارائه می‌کند. این نظریه صادر شده از سوی پارلمان را سند مشورتی می‌گویند. این اسناد، اعتباری مشابه قانون دارند.

2. Tackling Youth Crime.

3. Reprimand.

4. Final Warning.

رسمی، ممکن است در مواردی به جای توییح مورد استفاده قرار گیرد که افسر مربوطه جرم را شدیدتر از آن تشخیص دهد که اخطار ساده درباره مرتکب آن کفایت می‌کند (Crime and Disorder Act 1998, S 65(4)). زمانی که اخطار رسمی توسط پلیس صادر می‌شود، الزاماً کودک باید به یک گروه محلی مربوط به بزهکاری نوجوانان^۱ به منظور اعمال برنامه‌های بازپرورانه معرفی شود (Crime and Disorder Act 1998, S 66 (1)). دولت کارگر جدید با تکیه بر این عقیده که: «قبل از آنکه بزهکاری برای کودک به یک عادت تبدیل شود، ما می‌توانیم بزهکاران جوان امروز را از حرفه‌ای شدن در آینده باز داریم» (Home Office, 1997b: para 47)، به یک دیدگاه مداخله‌جویانه کیفری در قبال کودکان بزهکار متوسل شد. از همین روست که مداخله همه‌جانبه زودرس، اساس نظام جدید عدالت کیفری نوجوانان را تشکیل می‌دهد (Home Office, 1998: 10).

۲. جایگزین مکانیسم اخطار و چالشهای آن

رویکرد جدید قانون نسبت به کودکان بزهکار، دست کم چهار نگرانی یا ایراد عمده را برانگیخته است. نخستین ایراد، ناظر به صدور توییح و اخطار رسمی، ارجاع کودک به یک گروه مربوط به بزهکاری نوجوانان و تعقیب جرم است که به صورت انحصاری در اختیار پلیس قرار دارد. NACRO^۲ بر این عقیده است که در

1. Youth Offending Team.

در ارتباط با چیستی این گروه و نیز دریافت تفاوت آن با هیئت اطفال و نوجوانان (Youth Offender Panel) ر.ک: مهر، ۱۳۸۳: ۱۶۹.

۲. انجمن کمک به زندانیان آزادشده مرکزی (Central Discharged Prisoners' Aid Society) در دسامبر ۱۹۲۴ تأسیس شد. در اکتبر ۱۹۶۰، نام این انجمن به سازمان ملی انجمنهای کمک به زندانیان آزادشده (National Association of Discharged Prisoners' Aid Societies) تغییر یافت و در مارس ۱۹۶۶ به سازمان ملی مراقبت و بازپذیری مجدد مجرمان در جامعه (National Association for the Care and Resettlement of Offenders) تبدیل شد. این سازمان به سرعت به بزرگترین مرکز خیریه مطالعاتی مرتبط با سیستم عدالت کیفری در انگلستان و ولز تبدیل شد و به ویژه در دهه ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم میلادی اغلب درگیر بررسی سیاست‌گذارهای دولت بریتانیا بود. این سازمان به ویژه با وزارت کشور که مسئولیت زندانها و سرویسهای مراقبتی را بر عهده دارد، در ارتباط است. در سال ۱۹۹۹، سازمان نام خود را به صورت رسمی NACRO قرار داد.

این زمینه مقرر قانونی و رهنمود خاصی برای استفاده از گروههای میان‌سازمانی وجود ندارد (1: NACRO, 1998). به عبارت دیگر، مدیریت نظام جدید منحصرأ در اختیار پلیس است (39: Gordon, Cuddy & Black, 1999).

این امر یک مشکل اساسی ایجاد می‌کند؛ زیرا انحصارگرایی در فرایند عدالت کیفری کودکان بی‌گمان با هدفهای سیستم در تضاد است. این مشکل زمانی مضاعف می‌نماید که هیچ الزامی برای افراد تصمیم‌گیر برای گذراندن دوره‌های آموزشی و کسب مهارت‌های خاص مربوط به نحوه برخورد با کودکان وجود نداشته باشد. این آموزشها، علاوه بر اینکه افراد را قادر می‌سازد تا به نحو بهتر و مؤثرتری اقدام کنند، الزامی است که از سوی کمیته حقوق کودک سازمان ملل متحد نیز برای دست‌اندرکاران تصمیم‌گیری درباره اطفال و نوجوانان بزهکار پیش‌بینی شده است (200: Bell, 1999).

به موجب قاعده ۱۲ قواعد پکن نیز، افسران پلیس درگیر در فرایند پاسخ‌دهی به بزهکاری نوجوانان، ملزم به گذراندن دوره‌های آموزشی ویژه شده‌اند. با این حال، در سیستم جدید عدالت کیفری نوجوانان تنها پلیس است که همزمان وظیفه تعقیب، تحقیق و تصمیم‌گیری و ایفای نقش در هیئت منصفه خاص کودکان و نوجوانان بزهکار را به عهده دارد.

واگذاری این اختیارات به پلیس، به عنوان تنها مرجع درگیر در این زمینه ممکن است در عمل ما را با مشکل مواجه سازد؛ زیرا دلایلی در این باره موجود است که نشان می‌دهد مأموران پلیس، برخی پرونده‌ها را به صورت غیر منصفانه‌ای به سمت دادرسی کیفری رسمی هدایت می‌کنند. از جمله این موارد، جرایم ارتكابی توسط زنان است که باعث می‌شود پرونده آنان به نظام دادرسی رسمی ارسال شود، در صورتی که اگر همین جرایم توسط مردان ارتكاب یابد، شدید تلقی نمی‌شوند (Hughes, Pilkinton & Leiston, 1998: 26-27). در این مورد تحقیقات دیگری نیز نشان می‌دهد که چنین تبعیضهایی بر مبنای جنسیت نیز در رویه عملی وجود دارد (Worrall, 1999: 28-50). به علاوه، این گرایش سخت‌گیرانه کیفری نسبت به سیاه‌پوستان (Goldson & Chigwada-Bailey, 1999: 51-74) و مسلمانان (مهر، ۱۳۸۶: (b): ۵۹-۷۰) نیز

بیشتر است.

آن گونه که قبلاً گفته شد، زمانی که افسر پلیس یک اخطار نهایی در ارتباط با کودک بزهکار صادر می‌کند، باید کودک را به «گروه مربوط به بزهکاری نوجوانان» ارجاع دهد. بر اساس معیارهای ملی عدالت کیفری نوجوانان^۱، این ارجاع باید ظرف یک روز کاری صورت گیرد و گروه مربوط به بزهکاری نوجوانان باید به نوبه خود ظرف پنج روز از صدور اخطار، با کودکان موضوع اخطار در ارتباط باشد (Youth justice Board for England and Wales, 1999: paras. 5.2-5.3). به علاوه ظرف ۱۰ روز از تاریخ صدور اخطار نهایی، گروه مربوط به بزهکاری نوجوانان باید یک گزارش مبنی بر ارزیابی وضعیت کودک صادر نماید (Ibid: Para. 5.4) که در آن، موارد زیر مورد توجه قرار می‌گیرد:

۱- حداقل یک مصاحبه با کودک بزهکار، ۲- یک مصاحبه با والدین کودک بزهکار یا ولی او، ۳- وجود گزارشها یا هرگونه اطلاعات در ارتباط با طفل از سوی پلیس، اداره بهداشت یا خدمات اجتماعی، ۴- نتیجه مذاکره با اشخاص یا سازمانهایی که اخیراً با کودک بزهکار در ارتباط بوده‌اند (Ibid: Para. 3.2).

چنانچه برآوردی که بر اساس این اطلاعات از کودک به عمل می‌آید، بیانگر نیاز او به برنامه‌های اصلاحی باشد،^۲ گروه مربوط به بزهکاری نوجوانان باید برنامه‌ای را طرح‌ریزی کند که شامل این موارد باشد: ۱- شناسایی عوامل تأثیرگذار بر بزهکاری، ۲- بیان نقش والدین یا اولیای کودک در کمک به برنامه‌های بازپروری، ۳- بیان نتیجه ارتباط با بزه‌دیده یا تلاشهایی که در این باره صورت گرفته است، ۴- بیان برنامه‌هایی که جهت افزایش آگاهی بزهکار از صدمات حاصل از جرم یا جبران آن صورت گرفته است (Ibid, 1999: para. 5.4).

این نکته را می‌توان چالش دوم در ارتباط با راهکار جدید دانست؛ زیرا اولویتهای مداخله‌جویانه، که اخطار رسمی بر پایه آن بنا شده است، ایرادهایی را در

ارتباط با تناسب جرم با میزان مداخله کیفری، به ویژه اگر جرم ارتكابی از نوع خفیف باشد، مطرح می‌سازد.

سومین ایراد را می‌توان در ماده (۵) ۶۶ قانون جرم و بی‌نظمی ملاحظه کرد. بر اساس این ماده، هرگونه کم‌کاری یا کوتاهی در ضمن برنامه‌های اصلاحی و یا اصولاً هرگونه توییح و اخطار رسمی که نسبت به یک کودک بزهکار صادر شده است باید در ضمن رسیدگی کیفری مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا برای مؤثر واقع شدن برنامه‌های پیشگیرانه، باید از سوی کودک بزهکار و والدین او، انگیزه کافی جهت شرکت و دخالت در برنامه‌های مداخله‌جویانه وجود داشته باشد. بدین منظور، هرگونه عدم همکاری بدون دلیل موجه، باید ثبت شود و در تعیین مجازات در جرایم بعدی کودک مورد لحاظ قرار گیرد (Home Office, 1997b: paras. 65-68). نتیجه این گزاره قانونی آن است که در صورت ارتكاب جرایم بعدی، زمانی که کودک موضوع توییح و اخطار رسمی است، دادگاه برخورد سخت‌تری را نسبت به او اعمال خواهد کرد، به ویژه اگر مأموران مراقب طفل، عدم همکاری یا شرکت وی را در برنامه‌های اصلاحی به دادگاه گزارش کرده باشند.

بر اساس این فرایند، دادگاههای صلح، اخطار را به عنوان یک نتیجه مورد استفاده قرار می‌دهند؛ زیرا همواره این پرسش وجود دارد که معیار شکست یک برنامه اصلاحی چیست؟ معیار عدم تمایل کودک یا والدین او برای شرکت در این برنامه‌ها چیست و اصولاً تفاوت این اخطار با ضمانت‌اجراهایی چون قرار الزام به انجام رفتار خاص^۱ چیست؟ (Bell, 1999: 201-202) این پرسشها، چالشهای اساسی در این باره محسوب می‌شوند که نیافتن پاسخ مناسب و منطقی برای آنها ایراد اساسی برای سیستم اخطاردهی نوین در حقوق انگلستان است.

چهارمین نکته را که بی‌ارتباط با مورد سوم نیست باید در ماده (۴) ۶۶ قانون جرم و بی‌نظمی ۱۹۹۸ جستجو کرد. مطابق این ماده، چنانچه طفل ظرف دو سال از تاریخ دریافت اخطار رسمی مرتکب جرم شود، دادگاه نمی‌تواند حکم به تعلیق مشروط

1. National Standard for Youth Justice.

۲. لازم به ذکر است که اصل بر این است که کودک به چنین برنامه‌هایی نیاز دارد (Home Office, 1997b: para. 56).

1. Action Plan Order.

صدور مجازات^۱ صادر نماید، مگر اینکه شرایط استثنایی در این باره وجود داشته باشد که صدور چنین حکمی را توجیه کند. این حکم باید حاوی یک مجازات نسبتاً شدید باشد تا کودک بزهکار را از ارتکاب جرم یا ناسازگاری باز دارد. در چنین مواردی، تعلیق مشروط صدور حکم مجازات به عنوان جایگزین، به هیچ وجه در اختیار دادگاه قرار نخواهد داشت (Home Office, 1997b: 3 and paras. 54, 57, 69).

این توصیه پیامدی اساسی را در پی خواهد داشت. مطابق نظر کمیسیون ارزیابی، تا قبل از ظهور سیستم جدید، ۲۸ درصد از پرونده‌های دادگاه نوجوانان منجر به برائت^۲ می‌شد (Audit Commission, 1997: 36). تأثیر سیستم جدید بر این فرایند آن است که نزدیک به تمام این پرونده‌ها با کیفر، پاسخ داده خواهد شد و این همان چیزی است که دولت کارگر جدید انگلستان خواستار آن است. اجرای «کیفر» به عنوان پیامد چنین فرایندی از مجرای «قرار ارجاع»^۳ و مداخله‌های کیفری همراه آن صورت خواهد گرفت که در بخش اول قانون عدالت نوجوانان و ادله کیفری ۱۹۹۹ بیان شده است (Goldson, 2000b). به موجب این بخش، «قرار ارجاعی» بر این اساس طراحی شده است که به ملاکی برای اعمال مجازات نسبت به کودکان در دادگاه

1. Conditional Discharge.

در قبال جرائم کم‌اهمیتی که تأثیر بسیار اندکی در نقض نظم عمومی دارند، دادگاه می‌تواند از قرار تعویق مشروط صدور حکم مجازات استفاده نماید. این قرار به ویژه در ارتباط با مرتکبان جوانی که بین ۱۸-۲۱ سال سن دارند و فاقد سابقه کیفری بوده و برای نخستین بار مرتکب جرم کم‌اهمیتی شده‌اند مورد استفاده قرار می‌گیرد. در صدور این قرار، ضعیف بودن احتمال ارتکاب مجدد جرم توسط متهم به واسطه موقعیت مناسب اجتماعی و شغلی و فقدان سابقه کیفری از اهمیت برخوردار است. دادگاه با صدور این قرار، حکم محکومیت مرتکب را صادر می‌کند، لیکن تعیین مجازات را برای وی به مدت حداکثر سه سال به تعویق می‌اندازد. چنانچه در طول این مدت شخص یادشده مرتکب جرم جدیدی شود، علاوه بر مجازات جرم ارتكابی، قرار تعویق صدور حکم مجازات نیز لغو و دادگاه برای وی مجازات مناسب را تعیین خواهد نمود. حسب آمارهای ارائه شده در سطح دادگاه‌های صلح در انگلستان، تعداد قابل توجهی از پرونده‌های مطروحه با صدور چنین قرار خاتمه پیدا می‌کنند. محاکم اغلب به صدور این قرار در ارتباط با متهمان مؤنث تمایل نشان داده‌اند. به گونه‌ای که تعداد موارد صادرشده حسب جنسیت مرتکبان، ۷ درصد برای مردان و ۱۵ درصد برای زنان بوده است (مهر، ۱۳۸۵-۸۶: ۶).

2. Discharge.

3. Referral Order.

نوجوانان یا دادگاه صلح تبدیل شود.^۱ این قرار برای کودکانی که برای نخستین بار مرتکب جرم می‌شوند اعمال می‌شود. چنین کودکانی به صورت طبیعی توسط دادگاه نوجوانان به هیئت بزهکاری نوجوانان ارجاع می‌شوند. این هیئت‌ها برنامه‌های رفتاری را برای کودکان در نظر می‌گیرند که کودک بزهکار ملزم به اجرای آن است. هدف اصلی این برنامه، پیشگیری از تکرار بزهکاری توسط کودک است.

الف) بی توجهی به قضازدایی

برنامه‌های قضازدایی از نظر مبنایی برخاسته از تعامل سازمانها و واکنشهای اجتماعی نسبت به بزهکاری اطفال است. این اندیشه از آنجایی ناشی می‌شود که ارتکاب بزه توسط نوجوانان و تخطی آنها از قوانین امری غیر معمول نیست و یا شاید «خطاکاری» به عبارتی، حقی برای کودک محسوب شود (دوگلاس، ۱۳۸۳: ۱۸۶-۲۱۶). افزون بر این، تفاوت‌های روانی یا محیطی بزهکاران و غیر بزهکاران ممکن است افراد را در نظام عدالت کیفری گرفتار کند (Pearson, 1994: 1186).

بهنجاری بزهکاری نوجوانان، ادعایی است که از طریق مطالعات خود گزارشی^۲ بزهکاران برای برآورد رقم سیاه یک جرم خاص اثبات می‌شود. این مطالعات که به صورت منظم انجام می‌شوند، نشان می‌دهند که بزهکاری در دوران نوجوانی امر نامتعارفی نیست (Shapland, 1987; Graham & Bowling, 1995). دیدگاه‌های جرم‌شناسی برچسب‌زنی و واکنش اجتماعی ما را در درک قضازدایی به عنوان یک واکنش در برابر نوجوانان بزهکار کمک خواهند کرد. در گام نخست، ایراد اساسی در ارتباط با استفاده از برچسب‌های انگ‌زننده کیفری - پلیسی نسبت به نوجوانان

۱. در زمان طرح پیش‌نویس قانون عدالت نوجوانان و ادله کیفری در پارلمان، وزیر کشور در دفاع از این قرار بیان داشت که قرار ارجاعی به عنوان یک شیوه کاملاً متفاوت جهت دخالت مؤثر و کارآمد در زندگی افراد جوان محسوب می‌شود که در پی متوقف کردن بزهکاری و ارتکاب جرم توسط آنان است (Wonnacott, 1999: 271).

این دیدگاه قبل از آن توسط دولت کارگر جدید در لایحه «دیگر عذر کافی است» ارائه شده بود که در آن اقدامات شدیدتر را برای تأثیر بیشتر بر بزهکاری نوجوانان مقرر می‌داشت به ویژه کودکانی که برای اولین بار در دادگاه حاضر می‌شوند.

2. Self-Report Studies.

مطرح می‌شود. استفاده از چنین برچسبهایی که پیرو واکنش اجتماعی منفی نسبت به جرایم نوجوانان صورت می‌گیرد، نتیجه‌ای جز مداخله در زندگی نوجوانان در پی ندارد. به علاوه، چنین برچسبهایی به سادگی «دیگران» را می‌سازند و این تلقی، مداخلات بعدی بیشتری را می‌طلبد. از سوی دیگر، این برچسبها شخصیت مجرمانه نوجوانان را ساخته و به رسمیت می‌شناسند و این نکته‌ای است که موجب می‌شود تا لیمرت چنین ابراز عقیده نماید که «کنترل اجتماعی خود منجر به انحراف اجتماعی» می‌گردد (Lemert, 1967) و متزا را بر آن واداشت که بر عقیده خود ثابت قدم شود: واکنشهای مداخله‌جویانه دارای ماهیت خودتخریبی^۱ هستند و موجب موضع‌گیری جامعه در برابر بزهکاران می‌شوند (Matza, 1969: 80).

افزون بر مطالعات و دیدگاههای جرم‌شناسانه، تحقیقات عملی در این زمینه نیز نتایج معکوس این گونه دخالتها را اثبات کرده‌اند. از جمله این تحقیقات که در دانشگاه لانکاستر انگلستان صورت گرفت، محققان در ضمن آن، با دقت پیامدهای فرایند مداخله نظام کیفری را مورد بررسی قرار دادند. حتی زمانی که این مداخلات در زندگی کودکان بزهکار با انگیزه‌های حمایتی صورت می‌گرفت، نتیجه آن حاکی از افزایش گرایشهای کیفری در پاسخ به بزهکاری نوجوانان بود. با لازم الاجرا شدن قانون کودکان و نوجوانان ۱۹۶۹، پژوهشگران در مطالعات خود به این نتیجه رسیدند که نهادهای بسیاری در ضمن این قانون طراحی و لازم الاجرا شده‌اند که اقدامهای مداخله‌جویانه بسیاری را تحت عنوان مراقبت و درمان به کودکان تحمیل می‌کنند، حال آنکه بیشتر این نهادها ماهیتی جعلی و ساختگی دارند (Thrope, Smith, Green & Paley, 1980). در تأیید نتایج به دست آمده از تحقیق دانشگاه لانکاستر، می‌توان گفت که برنامه‌های مداخله‌جویانه تربیتی اغلب به نتایج منفی منتهی شده‌اند؛ زیرا به محض آنکه یک جوان بزهکار موضوع برنامه‌های حمایتی واقع می‌شود و تلاش برای بازپروری او بی‌نتیجه می‌ماند، چاره‌ای جز توسل به مجازات باقی نخواهد ماند (Haines & Drakeford, 1992: 42) و این مجازات همان

1. Self-defeating.

چیزی است که اساساً سیستم عدالت کیفری با توسل به جایگزینهای متعدد کیفری در پی دوری از آن است.

جمع دیدگاههای ارائه شده در این باره با نتایج مطالعات عملی، در کنار خاصیت برچسب‌زنانه نظام عدالت کیفری، حامل یک چالش اساسی در ارتباط با مشروعیت و توانایی سیاستهای مداخله‌جویانه نسبت به کودکان و نوجوانان در معرض خطر خواهد بود. شاید بتوان نتیجه آشکار این چالش را در ناکارآمدی این سیاستها در تعیین منافع جامعه و مصالح کودک دانست.

این گونه سیاستهای مداخله‌جویانه زمانی بیشتر به چشم می‌آیند که قضازدایی نسبت به کودکان و نوجوانان بزهکار، بارها مورد تأکید قرار گرفته باشد (Home Office, 1985; Home Office, 1990; Crown Prosecution Service, 1986) گونه‌ای که قضازدایی به یک سیاست رسمی دولت برای نوجوانان بزهکار تبدیل شده باشد (Davis, Boucherat & Watson, 1988: 221). حتی انجمن افسران پلیس انگلستان نیز این نکته را مورد تأیید قرار داده است که بیشتر افسران بر این عقیده‌اند که قضازدایی یک برنامه مؤثر برای کنترل بزهکاری اطفال و نوجوانان بوده است (Hughes, Pilkington & Leiston, 1998: 6-33).

استفاده از چنین ابزاری یک اقدام بی‌مطالعه، بی‌هدف و یا اقدامی آسان و بی‌دردسر برای دست‌اندرکاران عدالت کیفری نبوده است. هرچند که اخطار از نظر مالی هزینه کمتری را تحمیل می‌کرده است (Audit Commission, 1996: 26)، اما آنچه را که می‌توان دلیل واقعی و اساسی در استفاده بیشتر از آن دانست مؤثرتر بودن آن در پیشگیری از تکرار جرم بزهکاران بوده است (Reid, 1997: 4).

۱. استفاده از این سیاست در عمل بسیار گسترده بوده است به گونه‌ای که کودکان ۱۴ تا ۱۶ ساله‌ای که به دلیل ارتکاب یک جرم قابل کیفرخواست اخطار دریافت نمودند از ۳۴ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۶۹ درصد در سال ۱۹۹۰ افزایش یافتند. این نسبت در ارتباط با کودکان ۱۰ تا ۱۳ ساله بین ۶۵ تا ۹۰ درصد بود (Gelsthorpe & Morris, 1994: 997). در سال ۱۹۹۴، ۹۷ درصد از دختران ۱۰ تا ۱۳ ساله اخطار دریافت کردند (Gordon, Cuddy & Black, 1999: 3). این افزایش نسبتها در انگلستان همگام با سایر کشورهای اروپایی صورت گرفت (Ruxton, 1996: 307) و در این باره پیشنهادات گسترده‌ای نیز جهت به کارگیری بهتر و مؤثرتر این ابزارها ارائه شده است (NACRO, 1989: 15).

ب) مداخله‌های کیفری و سخت‌گیری نسبت به جرم

بازبینی سیاست مقابله با جرم به طور کلی، و جرایم اطفال به صورت خاص، مبتنی بر عناصر کلیدی است که سیاست دولت کارگر جدید انگلستان را تشکیل می‌دهد. نشستهای انتخاباتی ۱۹۹۷ نشان داد که حزب کارگر جدید مایل به انجام «بازی جرم» است. از این رو، موضوعهای جرم و ترس از جرم موقعیتی خاص در گفتمان دولت پیدا کرد (Brownlee, 1998: 313). نتیجه اینکه جرم، بر خلاف دیدگاه حاکمیت قانون در برنامه حزب محافظه کار، به موضوعی خشن در ذهن عموم تبدیل شد که مقابله هرچه شدیدتر را می‌طلبد. در سال ۱۹۷۹، مارگارت تاچر، نخست‌وزیر وقت انگلستان، کسانی که سیاست و به طور کلی فرهنگ مدارا را در ارتباط با جرایم بنا گذاشته بودند، به شدت مورد سرزنش قرار داد و قول داد که دستورالعملی صادر نماید که بدون استثنا و به صورت آشکار مقابله با جرم را مورد توجه قرار دهد (Riddle, 1989: 171). بدین سان دولت کارگر در سال ۱۹۹۷ اعلام کرد که زمان آن رسیده است که با جرم به شدت برخورد شود و در اجرای این سیاست هیچ‌گونه عذری پذیرفته نشود (Home Office, 1997a). این امر، مقدمه‌ای شد برای بازگرداندن موضوع حاکمیت قانون به سمت اجرای عدالت (Brownlee, 1998: 315).

در راستای تغییرات سال ۱۹۹۲ در حزب کارگر، گرایش به سمت عوام‌گرایی کیفری و شدت‌بخشی به مجازات‌ها بیشتر شد و اعلام گردید که حزب کارگر جدید هیچ‌گونه ملایمتی را در برخورد با جرایم نمی‌پذیرد. دو قانون جرم و بی‌نظمی ۱۹۹۸ و ادله کیفری و عدالت نوجوانان ۱۹۹۹ در پی این طرز تفکر به تصویب رسید. در این گرایش جدید سیاست کیفری، هیچ‌گونه مسامحه پذیرفته نیست و جایی برای مناقشه در برخورد با جرایم وجود ندارد.

در مرکز این مبارزه، عدالت کیفری نوجوانان قرار دارد که رویکرد سیاسی و ایدئولوژیکی جدید آن، موضعی کاملاً متضاد با رویکرد قضازدایی دارد؛ زیرا دفاع از قضازدایی، بدون توجه به اثربخش بودن آن، همواره آزمایشی بوده و در زمینه بازنویسی برنامه‌های سیاسی بسیار حساس و آسیب‌پذیر است (Rutheford, 1993: 164). این تصور که قضازدایی به معنای مدارا با بزهکاری نوجوانان است و اخطار ابرازی

ناکارآمد است، تأثیر زیادی در میان عموم از خود بر جای می‌گذارد. افزون بر این، طرز برداشت بسیاری از دست‌اندرکاران از طرح قضازدایی با کمک سازمانهای مختلف، به عنوان جایی که دولت در آن به یک ریسک دست می‌زند، عاملی مؤثر در این زمینه است (Wright, 1993: 184-186). ترکیبی از این عوامل موجب شد تا سیاست برخورد با جرایم نوجوانان تغییری آشکار به خود ببیند. این تغییرات در راستای آن بود که جرم در نطفه سرکوب و خفه شود و مردم احساس کنند که دولت انگلستان برای حل معضل بزهکاری اطفال قدمی برداشته است. این سیاست کیفری عوام‌گرا، موجب می‌شد تا برای تزریق احساس امنیت در جامعه به شدیدترین وجه با اطفال بزهکار برخورد شود. این طرز برخورد در چارچوب عدالت کیفری، به کیفرگرایی و تشدید مجازات معنا و تعبیر می‌شود.

۳. ارجاع جایگزین اخطار

«قرار ارجاع» از بسیاری از جنبه‌ها، نمونه بارزی از مداخلات زودهنگام است. بخش اول قانون عدالت نوجوانان و ادله کیفری ۱۹۹۹ زمینه صدور قرار را فراهم کرده است که آشکارا اختیارات بیشتری را برای دادگاهها در زمینه تعیین مجازات فراهم کرده است و مشتمل بر امکاناتی است که زمینه برخورد با کودکانی را فراهم آورده است که برای نخستین بار محکوم می‌شوند. دادگاهها در چارچوب استفاده از «قرار ارجاعی» می‌توانند کودکان را به نهاد جدید التأمین «هیئتهای مربوط به بزهکاران جوان» ارجاع دهند (مهرا، ۱۳۸۳: ۱۶۹). این هیئتها، با بررسی زمینه و علل ارتکاب جرم، می‌توانند اقدام به انعقاد قرارداد^۱ با مجرم نمایند، یا برای آنها برنامه‌های رفتاری^۲ مناسب در نظر بگیرند (همان: پاورقی). قرار ارجاع از سال ۲۰۰۰ در قالب یک طرح ملی به اجرا درآمد و در عین حال انتقادات بسیاری را نیز متوجه خود ساخت (Wonnacott, 1999).

نخستین چالش در این باره را باید در «تناسب» دید. متناسب بودن مجازات

1. Youth Offender Contract.
2. Programme of Behavior.

اندیشه‌ای است که به هنگام تعیین مجازات باید مورد توجه قرار گیرد. این مهم در ارتباط با نوجوانان بزهکار بیشتر جلب توجه می‌کند. قاعده ۱-۵ قواعد پکن^۱ مقرر می‌دارد که سیستم عدالت نوجوانان باید تضمین کند که هرگونه واکنش علیه بزهکاران نوجوان متناسب با جرم ارتكابی و شخصیت آنان باشد. همچنین قاعده ۱۷-(b) و ۱۷-(d) مقرر می‌دارد که اعمال محدودیت نسبت به آزادی نوجوانان باید به حداقل ممکن کاهش یابد و بهبود وضعیت نوجوانان بزهکار باید در بررسی پرونده او، یک اصل راهنما باشد. نتیجه این توجهات آن است که مفهوم تناسب که معمولاً در ارتباط با شدت جرم به کار برده می‌شود، یک اصل حقوقی است که در پی کاهش موارد دخالت ناموجه نظام عدالت کیفری در زندگی بزهکاران است. اساس و عصاره این اصل مهم که در ماده ۴-۴۰ کنوانسیون حقوق کودک نیز پذیرفته شده است، آن است که در پرونده‌های کودکان بزهکار واکنش نسبت به بزهکار باید مناسب و عادلانه باشد. کاهش دخالت‌های غیر ضروری در زندگی بزهکاران را می‌توان با این دیدگاه مورد تأیید قرار داد. این اصل در برخی موارد با عنوان حداقل دخالت ضروری مورد اشاره قرار می‌گیرد و سابقه‌ای طولانی در حقوق کیفری دارد (Von Hirsch, 1976).

با محدود کردن «قرار ارجاع» به کودکانی که برای نخستین بار محکوم می‌شوند و یا ارجاع پرونده این کودکان به هیئت مربوط به بزهکاران نوجوان که اختیارات گسترده‌ای در زمینه اعمال برنامه‌های اصلاحی و انعقاد قرارداد با کودکان دارد، اصل تناسب مجازات در معرض خطر جدی قرار می‌گیرد. تردیدی نیست که هیئتهای نوجوانان بزهکار مطابق با ماده ۸(۲) قانون عدالت نوجوانان و ادله کیفری ۱۹۹۹، می‌توانند محدودیتهایی را نسبت به آزادی کودکان بزهکار اعمال نمایند. این محدودیتهای ممکن است شامل الزام آنها به انجام کار عام المنفعه بدون دستمزد، اقامت در منزل برای مدت معین، شرکت در فعالیتهای خاص، ارائه گزارش وضعیت خود به افراد خاص، قطع ارتباط خود با افراد خاص یا محلهای خاص باشد. این

1. United Nations Standard Minimum Rules for the Administration of Juvenile Justice.

اقدامات علیه بزهکاران نوجوان که برای نخستین بار مرتکب جرم شده‌اند، صورت می‌گیرد و هدف از آن پیشگیری از جرایم آینده آنان است که هدف اصلی قرار ارجاع را تشکیل می‌دهد. در این برداشت، کودک مسئول اعمال مجرمانه خود فرض شده و عواقب آن را متحمل خواهد شد. افزون بر این، وضعیت کودک باید به گونه‌ای باشد که با بزه‌دیده روبرو شود و نسبت به جبران خسارت وارده بر او تلاش نماید.

دلایل بسیاری نشان می‌دهند که برای بسیاری از کودکان در معرض خطر بزهکاری تنها یک مسئله در میان مسائل دیگر آنان است که شبکه پیچیده‌ای از مشکلات را برای او ایجاد می‌کنند (Goldson, 2000a). در این رویکرد، تأکید بر مسئولیت شخصی کودک بزهکار به خاطر رفتارهایش و مسئولیت او در قبال بزه‌دیده، در کنار قابلیت برچسب‌زنده این برخوردها که به صورت ناخواسته با واکنشها همراه می‌شوند و عدم توجه به مسئولیت دیگران - نظیر والدین - در قبال بزهکاری کودکان، باعث ایجاد احساس بی‌عدالتی در کودک می‌شود؛ این نکته‌ای است که هم از نظر اخلاقی و هم از نظر ارزشی دشوار و مسئله‌ساز است. به علاوه، دلایل کمی حاکی از کارایی مناسب این رویکرد بزه‌دیده‌محور و بازپرورانه است (Haines & Drakeford, 1999: 229-234).

دومین چالش در این راستا در ارتباط با حمایت‌های قانونی از بزهکار است. در پیش‌نویس لایحه «دیگر عذر کافی است» چنین آمده است که در مرحله اقدام به کار «هیئتهای بزهکاری نوجوانان»، هیچ‌گونه حقی بر داشتن و کیل وجود نخواهد داشت؛ زیرا چنین الزام قانونی برای برخورد مناسب هیئت با بزهکار، مانع ایجاد می‌کند. در پیش‌نویس رهنمودی که در ارتباط با چگونگی اجرای قرارهای ارجاعی صادر شده بود نیز همین نکته مورد تأیید قرار گرفته و چنین آمده است که افراد جوان در برابر هیئتهای بزهکاری اطفال از و کیل قانونی، در حین اجرای عملکرد هیئت، برخوردار نخواهند بود، بلکه هیئت، خود اقدامات لازم را به این منظور انجام خواهد داد (Juvenile Offenders Unit, 1999: paras. 3.31-3.32). این وضعیت به گونه‌ای است که برخی آن را به مراتب بدتر از محاکمه و مجازات طفل در دادگاه می‌دانند (Wonnacott, 1999: 284). گرچه مجرمیت کودک قبل از ارجاع باید در دادگاه

اطفال مورد تأیید قرار گیرد، با این حال هیچ تضمینی وجود ندارد که طفل در مرحله دادگاه نیز بتواند از وکیل استفاده کند.

افزون بر این، یکی از اقدامات مهم هیئتهای بزهکاری نوجوانان آن است که درجه مجرمیت و میزان مسئولیت کودک را همراه با عوامل تخفیف‌دهنده و تشدیدکننده مورد بررسی قرار دهد. این اقدام قبل از تعیین برنامه رفتاری یا انعقاد قرارداد با طفل صورت می‌گیرد و میزان محدودیت‌هایی را که بر آزادی طفل باید اعمال شود معین می‌کند. این مورد از جمله مواردی است که وکیل قانونی می‌تواند به صورت معمول به آنها بپردازد.

ماده ۵ از بخش اول قانون عدالت نوجوانان و ادله کیفری مقرر می‌دارد که به جای وکیل، یک شخص مناسب^۱ می‌تواند در هیئت بزهکاری نوجوانان حضور یابد و ماده (۳)۷ به یک شخص بالای ۱۸ سال، به انتخاب طفل و تأیید هیئت اجازه می‌دهد تا در این هیئت حضور یابد. گرچه وجود چنین افرادی می‌تواند به طفل کمک کند، اما نه فرد مناسب و نه فرد بزرگسال به انتخاب طفل، هیچ‌کدام نمی‌توانند جانشین مناسبی برای یک وکیل آموزش‌دیده باشند. نادیده گرفتن حق کودک بر استفاده از وکیل، آشکارا با ماده ۳ کنوانسیون حقوق کودک که «مصالح عالیة کودک» را مد نظر قرار می‌دهد، ماده (۲)۱۲ که این حق را به کودک می‌دهد تا در یک دادگاه قانونی محاکمه شود (خواه به صورت مستقیم یا به کمک یک وکیل قانونی) و ماده (b)(ii)(۲)۴۰ که به کودک اجازه می‌دهد تا از کمکهای قانونی مناسب برخوردار باشد، در تضاد قرار دارد. این گرایش در قواعد پکن نیز وجود دارد. در قاعده ۱-۱۵، آشکارا حق کودک بر استفاده از وکیل مورد توجه قرار گرفته است.

سومین نکته را باید در انعقاد قرارداد با بزهکار نوجوان توسط هیئت دید. ماده (۵)۸ از بخش یک قانون چنین مقرر می‌دارد که جایی که یک برنامه رفتاری مورد توافق هیئت بزهکاری نوجوانان و نوجوان بزهکار قرار گرفت، هیئت باید این برنامه

1. Appropriate Person.

را به صورت مکتوب درآورده و به امضای طفل برساند تا لازم الاجرا شود. این قرارداد با ایرادهایی روبروست. نخست باید بررسی کرد که چه محدودیت‌هایی برای آزادی طفل اعمال شده است که وی تن به پذیرش چنین قراردادی بدهد. مهمتر اینکه، این فرض که یک کودک، به عنوان نمونه ۱۰ ساله، بتواند اقدام به امضای یک قرارداد کند، اساساً سؤال برانگیز است. این دو نکته زمانی پررنگتر می‌شود که توجه داشته باشیم طفل در این مراحل از داشتن یک وکیل قانونی نیز محروم است و عدم اجرای شرایط قرارداد ممکن است پیامدهای کیفری برای وی در پی داشته باشد.

نتیجه

مطالعات جرم‌شناختی رابطه نزدیکی را میان محرومیت و بزهکاری نوجوانان نشان داده است (Merton, 1942; Whyte, 1943; Parker, 1974).

عواملی که کودکان را به سمت بزهکاری سوق می‌دهند تحت «عنوان عوامل» خطر بررسی شده و مجموعه متنوعی را شامل می‌شوند: یکی از این عوامل فقر است که به عقیده برخی، از سال ۱۹۸۰ در میان کودکان بریتانیایی رو به افزایش است (Bradshaw, 1999)، به گونه‌ای که در حال حاضر این عامل در بریتانیا بیشتر از سایر کشورهای اتحادیه اروپا به چشم می‌خورد (Gregg, Harkness & Machin, 1999). کودکان بزهکار به طور معمول در یک وضعیت اقتصادی-اجتماعی سختی زندگی می‌کنند. این وضعیت برای بزهکاران دختر و پسر به طور مساوی و یکسان وجود دارد و بیشتر بر بزهکاران جوانتر از ۱۵ تا ۱۷ سال تأثیرگذار است. این تأثیر بیشتر بر کودکان ۱۲ تا ۱۴ ساله مشاهده شده است (Crowley, 1998). از این نکته می‌توان چنین نتیجه گرفت که بزهکاری از شرایط و تجارب زندگی نوجوان، به ویژه شرایط زندگی آسیب‌دیده آنان، ناشی می‌شود (Ibid: 25).

برخی از نویسندگان شرایط زندگی کودک در معرض خطر را مورد توجه قرار داده‌اند (Haines & Darkeford, 1999: 141-178) و برخی دیگر مشکلات موجود در روابط خانوادگی و زندگی شخصی کودک و میزان برخورداری او از خدمات

حمایتی - درمانی را دارای تأثیر بیشتری دانسته‌اند (Bottoms, 1995).

با توجه به نتایج حاصل از این تحقیقات، کودکان خانواده‌های فقیر به ناچار بیشتر در فرایند کیفری درگیر می‌شوند؛ فرایندی که امروز اختیارات گسترده‌ای برای مداخله در بزهکاری اطفال دارد. این نظام، با نظام مداخله‌گر اواخر دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که در پی درمان و بازپروری اطفال بزهکار بود، تفاوت دارد و در عوض، برای کسب مشروعیت، اولویت را به برخورد با استفاده از معیارهای کیفری، بازدارندگی و اصلاح می‌دهد و بر مسئولیت کیفری کودک تأکید می‌کند. از این‌رو، سیستم جدید، کودک را در معرض خطر پیامدهای منفی اقدامهای هیئت‌های بزهکاری نوجوانان و مداخله‌های فرایند غیر رسمی رسیدگی به جرایم آنان قرار می‌دهد که می‌تواند شدیدتر از مداخله و اقدامهای فرایند کیفری رسمی یعنی دادگاه باشد. این فرایند غیر رسمی جدید، تعقیب نوجوان بزهکار را تشویق کرده (Bell, 1999)، باعث نقض حقوق کودک می‌شود و در یک تحلیل کلی بیشتر باعث درگیر شدن کودکان آسیب‌پذیر در فرایند جنایی خواهد شد.

همین نتایج از کارنامه نظام جدید موجب شد که کمیته حقوق کودک سازمان ملل در سال ۲۰۰۲ نگرانی خود را در این باره اعلام نماید (مهر، ۱۳۸۶: ۹۴). زمانی که کمیته، گزارش دولت بریتانیا را در ارتباط با مطابقت سیاستهای مقابله با کودکان و نوجوانان بزهکار با مقررات کنوانسیون حقوق کودک و سایر استانداردهای بین‌المللی، معاهدات و قواعد، مورد بررسی و مقایسه قرار داد، به این نتیجه رسید که این سیاستها یکی پس از دیگری مقررات کنوانسیون را نقض کرده‌اند (Goldson, 1997: 142).

انتقادات و مطالعات جرم‌شناختی در این باره موجب شد تا دولت کارگر جدید در کنار اقدامات کیفری مداخله‌جویانه، به برخی سیاستهای پیشگیرانه غیر کیفری نیز متوسل شود که از جمله می‌توان به صرف ۴۵۰ میلیون پوند در راستای برنامه‌های آموزشی و تربیتی قبل از بزهکاری، ۱۹ میلیارد پوند جهت افزایش استانداردهای آموزشی، ۵۰۰ میلیون پوند جهت اجرای برنامه کاهش اخراج از مدرسه و... اشاره کرد (UK Government, 1999).

کتاب‌شناسی

۱. خدابنده‌لوخان کندی، اصغر، بررسی تطبیقی دادرسی اطفال بزهکار در حقوق ایران و انگلستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۱۳۸۱-۸۲ ش.
۲. دوگلاس، گیلیان، «حق کودک بر خطاکاری: مسئولیت کیفری و صغیر نابالغ»، ترجمه نسرين مهر، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۱۳، پاییز ۱۳۸۳ ش.
۳. مهر، نسرين، «ترمیمی شدن عدالت کیفری صغار در انگلستان و ولز»، در: علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری)، تهران، سمت، ۱۳۸۳ ش.
۴. همو، تقریرات درس آیین دادرسی کیفری تطبیقی، گردآوری امیر ایروانیان، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۱۳۸۵-۸۶.
۵. همو، «مسلمانان در سیستم عدالت کیفری انگلستان»، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، سال دوم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۸۶ (b).
۶. همو، «نظام عدالت کیفری اطفال و نوجوانان در انگلستان و ولز»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۶، پاییز و زمستان ۱۳۸۶ (a).
7. Audit Commission, *Misspent Youth young People and Crime*, London, The Audit Commission, 1997.
8. Audit Commission, *Youth young People and Crime*, London, The Audit Commission, 1996.
9. Bell, A., Hodgson, M. & Pragnell, S., *Diverting Children and Young People from Crime and Criminal Justice System*, in Goldson, B. (ed), *Youth justice Contemporary Policy and Practice*, Aldershot, Ashgate, 1999.
10. Bell, C., *Appealing for Justice for Children and Young People: A Critical Analysis of Crime and Disorder Bill 1998*, in Goldson, B. (ed), *Youth Justice: Contemporary Policy and Practice*, Aldershot, Ashgate, 1999.
11. Bottoms, A., *Intensive Community Supervision of Young Offenders; Outcomes, Process and Costs*, The University of Cambridge Institute of Criminology, Cambridge, 1995.
12. Bradshaw, J., *Children 5-16: Growing into the 21st Century research programme, Economic and Social Research Council Conference 23.02.99*, Royal Horticultural Conference Center, London, 1999.
13. Brownlee, I., *New Labour: New Penology? Punitive Rhetoric and the Limits of Magnagerialism in Criminal Justice Policy*, Journal of Law and Society, vol. 25, no. 3, 1998.
14. Crowley, A., *A Criminal waste; A Study of Child Offenders Eligible for Secure Training Centers*, London, The Children's Society, 1998.
15. Crown Prosecution Service, *Code for Practice for Prosecutors*, London, CPS, 1986.
16. Davis, G., Boucherat, J. & Watson, D., *Pre-court Decision Making in Juvenile Justice*, British Journal of Criminology, vol. 29, 1989.

33. Home Office, *The Cautioning of Offenders, Circular 18/94*, London, Home Office, 1994.
34. Home Office, *The Cautioning of Offenders, Circular 59/1990*, London, Home Office, 1990.
35. Hughes, G., Pilkington, A. & Leiston, R., *Diversion in Culture of Severity*, The Harward Journal of Criminal Justice, vol. 37, no. 1, 1998.
36. Juvenile Offenders Unit, *The Referral Order: Draft Guidance to Young Offending Teams*, 8 November 1999, London, Home Office.
37. Lemert, E., *Human Deviance, Social Problems and Social Control*, Englewood Cliffs, New Jersey, Prentice Hall, 1967.
38. Matza, D., *Becoming Deviant*, Englewood Cliffs, New Jersey, Prentice Hall, 1969.
39. Merton, R., K., *Social Structure and Anomie*, American Sociology Review, 3, 1938.
40. Muncie, J., *Youth and Crime: A Critical introduction*, London, Sage, 1999.
41. NACRO, *Diverting Juvenile Offenders from Prosecution*, NARCO Juvenile Crime Committee Policy Paper 2, London, NARCO, 1989.
42. NARCO, *NARCO Briefing: The Final Warning Scheme*, Summary of Home Office Draft Circular, London, NARCO, 1998.
43. Parker, H., *View From the Boyes: A Sociology of Down Town Adolescent*, London, David and Charles, 1974.
44. Pearson, G., *Youth, Crime and Society*, in Maguire, M., Morgan, R. & Reiner, R. (eds), *The Oxford Handbook of Criminology*, Oxford, Clarendon Press, 1994.
45. Reid, K., *The Abolition of Cautioning? Juveniles in the Last Chance Saloon*, The Criminal Lawyer, no. 78, 1997.
46. Riddle, P., *The Thatcher Effect*, Oxford, Blackwell, 1989.
47. Rutheford, A., *Criminal Justice and Pursuit of Decency*, Oxford, Oxford University Press, 1993.
48. Ruxton, S., *Children in Europe*, London, NCH Action for Children, 1996.
49. Shapland, J., *Self-Reported Delinquency in Boyes Aged 11-14*, British Journal of Criminology, vol. 18, no. 3, 1987.
50. Shaw, C. R. & Mckay, H., *Juvenile Delinquency and Urban Areas*, Chicago, University of Chicago Press, 1942.
51. Thrope, D., Smith, D., Green, C. & Paley, J., *Out of Care*, London, George Allen and Unwin, 1980.
52. UK Government, *Opportunity for All: Tackling Poverty and Social Exclusion*, London, The Stationery Office, 1999.
53. Von Hirsch, A., *Doing Justice: The Choice of Punishment*, New York, Hill and Wang, 1976.

17. Evans, R. & Ellis, R., *Police Cationing in 1990s*, Home Office Research and Statistics Directorate Research Findings, no. 52, London, Home Office, 1997.
18. Gelsthorpe, L. & Morris, A., *Much Ado About Nothing: A Critical Comment on Key Provisions Relating to Children in the Crime and Disorder Act 1998*, Child and Family Law Quarterly, vol. 11, no. 3, 1999.
19. Gelsthorpe, M. & Morris, A., *Juvenile Justice 1954-1992*, in Maguire, M., Morgan, R. & Reiner, R. (eds), *The Oxford Handbook of Criminology*, Oxford, Clarendon Press, 1994.
20. Gibson, B. & Cavandino, P., *Criminal Justice Process*, Winchester, Waterside Press, 1995.
21. Goldson, B. & Chigwada-Bailey, R., *(What) Justice for Black Children and young People?* in Goldson, B. (ed), *Youth Justice: Contemporary Policy and Practice*, Aldershot, Ashgate, 1999.
22. Goldson, B., *Children in Need or Young Offender? Hardening Ideology, Organizational Change and New Challenges for Social Work with Children in Trouble*, Child and Family Social Work, vol. 5, no. 3, 2000a.
23. Goldson, B., *Children in Trouble: State Responses to Juvenile Crime*, in Scraton, P., *Childhood in Crisis?*, London, UCL Press, 1997.
24. Goldson, B., *Youth Justice and Criminal Evidence Bill Part 1: Referrals to Youth Offender Panels*, in Payne, L. (ed), *Child Impact Statements 1998/99*, London, National Children Bureau and UNICEF, 2000b.
25. Gordon, W., Cuddy, P. & Black, J., *Introduction to youth Justice*, Winchester, Waterside Press, 1999.
26. Graham, J. & Bowling, B., *Young People and Crime*, Home Office Research Study 145, London, HMSO, 1995.
27. Gregg, P., Harkness, S. & Machin, S., *Child Development and Family Income*, Joseph Rowntree Foundation, York, 1999.
28. Haines, K. & Drakeford, M., *Young People and Youth Justice*, London, Macmillan, 1999.
29. Home Office, *Criminal Disorder Act 1998: Introductory Guide*, London, Home Office, 1998.
30. Home Office, *No More Excuse: A New Approach to Tackling Youth Crime in England and Wales*, London, Home Office, 1997(a).
31. Home Office, *Tackling Youth Crime: A Consultation Paper*, London, Home Office, 1997(b).
32. Home Office, *The Cautioning of Offenders, Circular 14/1985*, London, Home Office.